



جلوه‌هایی از

ارادت غزالی به ائمه اطهار (ع)

با استناد به کیمیای سعادت

سیدهادی میرآقایی - نویسنده و مدرس زبان و ادبیات فارسی



چکیده

سخنان و اندیشه‌های گهربار پیامبر مکرم اسلام^(ع) و امامان معصوم^(ع) همواره منبع و سرچشمه فیضی برای نویسندگان و محققان بوده است زیرا معتقدند که آبشخور گفتار پیامبر و ائمه اطهار از وحی و قرآن نشأت می‌گیرد و تفکر و اندیشه والای آن بزرگواران چه در زمان حیات و چه بعد از حیات آن‌ها راهگشای همیشه طالبان معرفت و تشنگان حقیقت بوده است؛ و این پیروی از عقاید متعالی آنان، منحصر به شیعیان نیست بلکه پیروان پاک‌نهاد اهل سنت نیز از دل و جان گوش به سخنان آن بزرگواران نهاده‌اند و در آثار قلمی و مکتوب از آن سرچشمه‌های فیض بهره‌مند شده‌اند و با تأسی از افکار آنان برای اشاعه افکار متعالی اسلام و پیشرفت پیروان اسلام کوشش کرده‌اند. مقاله زیر در صدد است جلوه‌هایی از ارادت ابو حامد غزالی توسی، یکی از شخصیت‌های معروف اهل سنت را با تکیه بر یکی از آثار مهم او به اهل بیت^(ع) به خصوص امام رضا^(ع) نشان دهد. **واژگان کلیدی:** اهل سنت، ائمه معصوم^(ع)، غزالی، کیمیای سعادت.

زندگی غزالی

ابو حامد محمد بن محمد غزالی توسی ملقب به حجه الاسلام در سال ۴۵۰ ق ۱۰۵۸ م در یکی از روستاهای خراسان به نام «طابران» چشم به جهان گشود. پدرش به شغل ریسندگی مشغول بود و درآمد خانواده را از این شغل، تأمین می‌کرد. اگرچه او سواد نداشت اما اهل علم را دوست داشت و به خانه آن‌ها رفت و آمد می‌کرد و آرزو داشت فرزندان داشته باشد که در آینده دانشمند و فقیه شهرشان شوند. خدا به او دو فرزند عنایت کرد. نام یکی را محمد و نام دیگری را احمد گذاشت. دیری نپایید که بیماری او را زمین گیر کرد و او مجبور شد تعلیم و تربیت فرزندان خود را به دوستش

که صوفی پاک‌ضمیری بود، بسپارد؛ و این دوست از هیچ تلاشی در جهت تربیت ایشان دریغ نکرد و تا جایی که توانایی داشت در پرورش آن‌ها کوشید. محمد به همراه برادرش مقدمات علوم و فنون ادبی را آموخت و پس از چندی در همان سنین نوجوانی برای تحصیل و امرار معاش به شهر جرجان (گرگان امروزی) آمدند و در این شهر از محضر ابونصر اسماعیل جرجانی استفاده بردند. پس از دو سال به هنگام بازگشت محمد از گرگان به توس، دزدان به کاروان او حمله کردند و وسایل شخصی و یادداشت‌های وی را بردند. محمد برای یادداشت‌های خودش بسیار ناراحت بود به همین سبب به نزد امیر دزدان رفت و با اصرار و التماس از وی خواست که آن‌ها را به او برگرداند. امیر دزدان با خشونت رندانه و طعنه‌آمیز گفت: این چه علمی است که دزدان می‌توانند آن را از تو برابیند؟ و یادداشت‌ها را به او برگرداند. (یاقی، ص ۱۲) غزالی تصمیم گرفت بعد از این یادداشت‌ها را حفظ کند. او سه سال در توس ماند و ضمن تأمل در آموخته‌های پیشین به فراگیری مطالب تازه نیز همت گمارد. سپس به قصد استفاده از محضر امام الحرمین جوینی رهسپار نیشابور شد. غزالی با هوش سرشاری که داشت توانست علاوه بر فقه و اصول، حکمت و فلسفه نیز بیاموزد و در میان هم‌شاگردی‌های خودش چون ابوالمظفر خوافی، کیای هراسی، ابوالمظفر ابیوردی، ابوالقاسم حاکمی و ابوالقاسم انصاری موقعیتی ممتاز یابد. (زرین‌کوب، ص ۶۰)

غزالی علاوه بر استفاده از محضر جوینی، از محضر ابوعلی فارمدی توسی - که خود نزد امام قشیری و عموی پدر غزالی درس خوانده بود - نیز استفاده می‌کرد. جوینی در سال ۴۷۸ ق فوت کرد و نظامیه نیشابور از رونق افتاد و غزالی به همین دلیل نیشابور را ترک کرد. در سال ۴۸۴ ق غزالی از طرف خواجه نظام‌الملک به سمت استادی و ریاست نظامیه بغداد منصوب گشت. آوازه غزالی به دلایل گوناگون چون فصاحت گفتار، رسایی نوشتار، نکته‌سنجی و نوشته‌های گوناگون علمی در ایران پیچید. چهار سالی در این مدرسه بود تا انقلابی درونی باعث شد ترک مدرسه گوید و سفر ده ساله در سرزمین‌های شام، حجاز و بیت‌المقدس را آغاز کرد. در سال ۴۹۸ ق به بغداد برگشت و در سال ۵۰۳ ق غزالی به لشکرگاه سلطان سنجر احضار گردید، (مینوی، ص ۲۲۷) زیرا به مخالفت با ابوحنیفه - امام اهل سنت - متهم شده بود. غزالی از توس به مشهد رفت و از آنجا به سلطان که در «تروغ» (روستایی نزدیک مشهد کنونی) اردو زده بود نامه‌ای نوشت و در آن ضمن عذرخواهی از حاضر نشدن در تروغ به دلیل سوگندی که بر تربت پیامبر یاد کرده بود، آن چه در دفاع از خود و اهل توس و نصیحت سلطان لازم می‌دید در نامه نوشت. (اقبال، ص ۵)

سرانجام غزالی در چهاردهم جمادی الاخر سال ۵۰۵ ق چشم از جهان فرو بست. احمد غزالی در شرح این روز گفته است: «روز دوشنبه به هنگام صبح، برادرم وضو ساخت و نماز گزارد و گفت: کفن مرا بیاورید. آوردند. گرفت و بوسید و بر دیده نهاد و گفت: سمعا و طاعه للدخول علی الملک، آن گاه پای خویش را در جهت قبله دراز کرد و پیش از برآمدن خورشید راهی بهشت گردید.



پیکر او را در درون خانقاهش در گورستان «سفالقان» توس دفن کردند. بنا بر روایت نویسنده «مهمان نامه بخارا» قبر و خانقاه او تا سال ۹۱۵ ق بر جای بوده است اما از آن پس رو به ویرانی گذاشته است. (یاحقی، ص ۱۷) نزدیک به صد اثر کوچک و بزرگ به زبان عربی و فارسی در فقه، حدیث، اخلاق، فلسفه، کلام و عرفان به او نسبت داده‌اند که ما به نام چند کتاب او بسنده می‌کنیم:

۱. المنحول فی تعلیق الاصول؛
۲. احیاء العلوم؛
۳. کیمیای سعادت؛
۴. المنقذ من الضلال؛
۵. نصیحه الملوک؛
۶. تهافت الفلاسفه.

ارادت غزالی - علی‌رغم شافعی مذهب بودنش - به ائمه اطهار^(ع) در آثارش هویداست. در «کیمیای سعادت» هرگاه می‌خواهد نام امامان معصوم^(ع) را ببرد با «رض» و «کرم الله وجهه» «رضی الله عنه» یاد می‌کند و از امام حسن^(ع) و امام حسین^(ع) با نام «فرزندان رسول^(ص)» و «ابن رسول الله^(ص)» یاد کرده است. در مبحث «سماع» سخن پیامبر را که به حضرت علی^(ع) گفت: «تو از منی و من از تو» آورده، یا در «فضایل الانام» که مجموعه نامه‌های غزالی است؛ زمانی که سلطان سلجوقی از او می‌خواهد به دربار او بیاید غزالی در جواب سلطان می‌نویسد: «بر سر مشهد ابراهیم خلیل صلوات الله علیه عهد کرد که پیش هیچ سلطانی نرود و مال سلطان نگیرد و مناظره و تعصب نکند» و به این دلیل که در مشهدالرضا^(ع) است نمی‌تواند به بارگاه بیاید و از همان مشهدالرضا^(ع) نامه‌ای می‌نویسد و سلطان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. از مرقد علی بن موسی الرضا^(ع) با عنوان «مجلس عالی» یاد می‌کند و یا در نامه مزبور که از امام رضا^(ع) می‌خواهد که شفیع باشد «فرزند رسول شفیع باش تا ایزد تعالی ملک اسلام را در مملکت دنیا از درجه پدران خویش بگذارند و در مملکت آخرت به مرتبه سلیمان^(ع) را نگاه دارد». (اقبال، ص ۶)

غزالی در قسمت‌های مختلف کتاب «کیمیای سعادت» به مناسبت موضوعات کتاب، داستان‌ها و جملاتی را از اهل بیت^(ع) آورده است؛ مثلاً از حضرت علی^(ع) حدود سی جمله و حکایت ذکر کرده که ما چند داستان و جمله را در اینجا نقل می‌کنیم:

❖ داستان و سخنان حضرت علی^(ع)

۱. در قسمت مهلکات و موضوع «در پیدا کردن ثواب ایثار» نوشته است «بدان که ایثار از سخا عظیم‌تر است که سخی آن باشد که آن چه بدان محتاج نباشد، بدهد و ایثار آن بود که باز آن که محتاج باشد تا به حاجت دیگری صرف کند. فضل ایثار عظیم است و حق تعالی بر انصار بدین ثنا گفت: «وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» (حشر: ۹)
- و در ادامه، داستان «لیله المبيت» (شب هجرت رسول گرامی اسلام^(ص)) از مکه به مدینه که حضرت علی^(ع) به جای پیامبر خوابید (طباطبایی، ص ۹۹) را این گونه نقل می‌کند «و رسول^(ص)

از قصد کافران حذر همی کرد. علی (رض) بر جای رسول بخت؛ تا اگر که قصد کنند، خویشتن فدای وی کرده باشد. حق عز و جل گفت به جبرئیل و میکائیل (ع): «میان شما برادری افکندم و عمر یکی از شما درازتر بکردم، کیست از شما که ایثار کند؟» هر یکی از ایشان عمر درازتر خود خواست، حق تعالی ایشان را گفت: «چرا چنان نکردید که علی (رض) کرد، که وی را با محمد (ص) برادری دادم، جان خود فدا کرد و به وی ایثار کرد و بر جای وی بخت. هر دو به زمین شوید و وی را نگاه دارید از دشمن وی». بیامدند. جبرئیل بر بالین وی بایستاد و میکائیل در پایگاه و گفتند: «بخ یخ یا پسر ابوطالب، که حق تعالی با فریشتگان خویش به تو مباحث می کند» و این آیت فرود آمد: «ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله» (غزالی، ص ۱۷۴)

۲. در موضوع «آفت زبان» دو حکایت از حضرت (ع) بدین صورت نقل کرده:

«علی بن ابی طالب را ثنا گفتند، گفت: یارب مرا مگیر بدانچه همی گویند و بیمارز آن چه از من نمی دانند و مرا بهتر از آن کن که ایشان همی پندارند». (غزالی، ص ۱۰۵)
 «و یکی علی را (رض) دوست نمی داشت و به نفاق بر وی ثنا گفت، علی (رض) گفت: «من کمتر از آنم که بر زبان داری و بیشتر از آنم که به دل داری». (غزالی، ص ۱۰۶)
 ۳. در عنوان «علائم دوستی دنیا» سخن گهرباری از حضرت آورده است:

اما آثار حدیث موقوف به صحابی علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - گوید: «هر کس که شش چیز به جای آورد، هیچ باقی نگذاشت در طلب بهشت و گریختن از دوزخ: هر که خدای تعالی بدانست و طاعت وی داشت و شیطان بدانست و مخالفت وی کرد؛ و حق بدانست که کدام است و دست اندر وی زد؛ و باطل بدانست و دست از وی برداشت؛ و دنیا را بدانست و بینداخت و آخرت را بدانست و اندر طلب وی ایستاد». (غزالی، ص ۱۳۹)

۴. غزالی در موضوع «آداب محتسب» نوشته است «بدان که محتسب را از سه خصلت چاره نباشد: علم و ورع و حسن خلق؛ که چون علم ندارد منکر از معروف باز نشناسد؛ و چون ورع نبود اگر چه باز شناسد، کار به غرض کند؛ و چون حسن خلق نبود، چون وی را برنجاندن خشم برآید، خدای را - تعالی - فراموش کند و بر حد نایستد و آن چه کند بر نصیب نفس کند نه بر نصیب حق، آن گاه حسبت او معصیت گردد». و داستان جنگیدن حضرت علی (ع) را با عمر بن عبدود در جنگ خندق نقل می کند: «و از این بود که علی (رض) کافری را بیفکند تا بکشد، وی آب دهان در روی علی پاشید، وی را دست برداشت و نکشت و گفت: خشمگین شدم، ترسیدم که برای خدای تعالی نکشته باشم». (غزالی، ص ۵۱۷)

مولوی نیز آن داستان را این گونه در مثنوی سروده است:

از علی آموز اخلاص عمل

شیر حق را دان منزه از دغل



در غزای پهلوانی دست یافت
زود شمشیری بر آورد و شتافت
او خدو انداخت بر روی علی

افتخار هر نبی و هر ولی

(مولوی، دفتر اول، ابیات ۴۰۰۰-۳۷۲۱)

- استاد بدیع الزمان فروزانفر در نقل مأخذ داستان مزبور نوشته است: «حکایت مذکور با تصرفی که از خصایص مولانا است مأخوذ از گفته غزالی و روایتی که در احیاء علوم الدین بدین گونه آورده است و به نقل روایت پرداخته است». (فروزانفر، ص ۲۱۹)
- استاد سید جعفر شهیدی در «شرح مثنوی» نوشته «علاوه بر احیاء علوم الدین، غزالی در کیمیای سعادت ذیل آداب محبت و لزوم حسن خلق نویسد...». (فروزانفر، ص ۲۲۰)
۵. در موضوع «معرفت آخرت» در جواب کسانی که جهان آخرت را انکار می کنند حکایتی از حضرت علی^(ع) بدین صورت نقل کرده است: و برای این بود که امیر المؤمنین علی^(رض) با ملحدی مناظره می کرد، گفت: «اگر چنان است که تو می گویی، هم توستی و هم ما؛ و اگر چنان است که ما می گوئیم، ما رستیم و تو افتادی و در عذاب ابدی بماندی»؛ و غزالی از سخن حضرت نتیجه می گیرد که «این سخن که امیر المؤمنین علی^(رض) گفته است، بر مقدار ضعف عقل آن ملحد گفته است نه بدانکه وی در اعتقاد خویش به شک بود و لکن دانست که آن چه راه یقین است فهم آن ملحد احتمال نکند». (غزالی، ص ۱۱۵)
۶. در مطلب «پیدا کردن حقیقت و روح نماز» غزالی معتقد است «اصل روح نماز خشوع است و حاضر بودن دل اندر جمله نماز، که مقصود از نماز، راست داشتن دل است با حق تعالی و تازه کردن ذکر حق بر سبیل هیبت و تعظیم». درباره شیوه نماز خواندن حضرت علی^(ع) نوشته است «علی^(رض) چون اندر نماز خواستی شد، لرزه بر وی افتادی و گونه روی وی بگردیدی و گفتمی که آمد وقت امانتی که بر هفت آسمان و زمین عرضه کردند و طاقت آن نداشتند». (غزالی، ص ۱۶۶) که اشاره دارد به آیه «اناعرضنا الامانه علی السموات والارض والجبال...» (احزاب: ۷۲)
۷. غزالی در آداب تلاوت قرآن نوشته که باید شش چیز ادب نگه دارد و ادب اول آن که به حرمت خواند چنان که علی بن ابی طالب^(رض) گوید: «هر کسی که قرآن در نماز ایستاده خواند، وی را به هر حرفی صد حسنه بنویسند؛ و اگر نشسته خواند در نماز، پنجاه بنویسند؛ و اگر بر طهارت بود نه در نماز، بیست و پنج حسنه؛ و اگر بر طهارت نبود، ده حسنه بیش بنویسند؛ و آن چه به شب خواند - خاصه در نماز - فاضل تر که دل فارغ تر بود و ثواب بیشتر». (غزالی، ص ۲۴۴)
۸. «در فضیلت طعام خوردن با دوستان و برادران در دین» و امیر المؤمنین - کرم الله وجهه - می گوید که: «یک صاع، طعام پیش برادرانم نهم، دوست تر دارم از آن که بنده ای آزاد کنم». (غزالی، ص ۲۹۰) و در جایی دیگر نوشته: «کسی علی بن ابی طالب را - کرم الله

وَجَهَّه - میزبانی کرد. گفت: به سه شرط بیایم: که از بازار هیچ چیز نیاوری و از آن چه در خانه است هیچ چیز بازنگیری و نصیب عیال تمام بدیشان بگذاری». (غزالی، ص ۲۹۲)

۹. «در آداب و فواید نکاح» چند فایده را برشمرده و می نویسد فایده سوم انس باشد به دیدار زنان و راحتی که دل را حاصل آید به سبب مجالست و مزاح با ایشان و علی - کرم الله وجهه - می گوید که: «راحت و آسایش از دل ها بازگیری به یک راه که دل از آن نابینا شود». (غزالی، ص ۲۲۰) و در ادامه همین بحث نوشته «در آداب زندگانی با زنان دوازده ادب را باید نگاه داشت» و در ادب پنجم تصریح می کند که «در حدیث غیرت اعتدال را نگاه دارد و از هر چه ممکن بود که از آن آفت خیزد باز دارد و تا تواند، بیرون نگذارد و فرابام و در نگذارد هیچ نامحرم وی را ببیند امیرالمؤمنین علی - کرم الله وجهه - می گوید که: «غیرت بر زنان از حد مبرید که آن گاه مردمان بدانند و بدان سبب بر ایشان زبان دراز کنند»؛ و در ادامه پرسش و پاسخی را از پیامبر (ص) و حضرت فاطمه (ص) در این مورد نقل می کند «واصل غیرت آن است که راه چشم ایشان از نامحرم بسته دارند و رسول (ص) فاطمه (ص) را گفت: زنان را چه بهتر؟ حضرت فاطمه گفت: آن که مرد ایشان را نبیند و ایشان هیچ مرد را نبیند. رسول (ص) را خوش آمد و او را در کنار گرفت و گفت: «ذُرِّیه بعضها من بعض» (آل عمران: ۳۴) که آیه ای از قرآن است که می فرماید: ایشان را فرزندان و نژاد از یکدیگر ساخت؛ نیکان از نیکان». (غزالی، ص ۳۱۸)

غزالی علاوه بر مطالب مزبور، داستان و حکایاتی را نیز از حضرت فاطمه (ص) و امامان معصوم (ع) در خلال بحث ها نوشته که ما به چند مورد از آن ها بسنده می کنیم:

الف: حضرت فاطمه (ص)

۱. امام محمد غزالی، در کتاب «احیاء علوم الدین» در باب «فقر و زهد» روایتی را درباره حضرت فاطمه (ص) نقل کرده که نشان دهنده عظمت آن حضرت در مقام فقر، یعنی جهاد با نفس و غرق شدن در دریای نامحدود و مطلق هستی حق است. غزالی روایت ذیل را از قول عمران بن حصین درباره حضرت فاطمه (ص) این گونه نقل می کند:

«عمران بن حصین گفت: من نزد رسول خدا (ص) جاه و منزلتی داشتم. پیامبر (ص) به من فرمود: ای عمران! تو در نزد ما دارای جاه و منزلتی. آیا می خواهی به عیادت فاطمه دختر رسول بیایی؟ گفتم: بله ای رسول خدا، پدر و مادرم فدای تو باد. پس من به همراهی رسول خدا (ص) به در خانه فاطمه رفتیم. رسول خدا (ص) در را کوبید و فرمود: سلام بر شما، آیا وارد شوم؟ فاطمه (ص) عرض کرد وارد شوید ای رسول خدا (ص)!. پیامبر فرمود: آیا من و کسی که همراه من است وارد شویم؟ فاطمه عرض کرد: ای رسول خدا چه کسی همراه شماست؟ پیامبر فرمود: عمران. فاطمه عرض کرد: سوگند به کسی که تو را به حق به



پیامبری برگزید من برای پوشش جز عبایی ندارم. پیامبر فرمود: چنین و چنان کن و با دست اشاره کرد (یعنی خود را بیوشان) فاطمه عرض کرد: پیکرم را چنین پنهان می‌کنم، اما سرم را چگونه بیوشانم؟ پس پیامبر عبای کهنه‌ای که بر دوش داشت نزد او افکند و فرمود: این را به سرت ببند. سپس فاطمه^(س) به او اجازه داد. پیامبر بر او وارد شد و فرمود: سلام بر تو ای دخترم، امروز چطور می‌باشی؟ فاطمه عرض کرد: به خدا قسم دردمند هستم و چون قادر نیستم غذایی برای خوردن تهیه کنم درد من فزونی یافته است، گرسنگی برای من زیان‌آور است و درد مرا افزایش می‌دهد. رسول خدا گریست و فرمود: ای دخترم ناشکیبایی و جزع مکن، سوگند به خدا سه روز است لب به غذایی نزده‌ام در حالی که اکرام و بزرگداشت من نزد خدا از تو بیشتر است و اگر از خداوند درخواست غذا می‌کردم به من غذا می‌داد، اما من آخرت را بر دنیا برگزیدم. سپس با دست بر شانه او زد و فرمود: تو را بشارت باد که سرور زنان بهشتی. فاطمه عرض کرد: پس آسیه (همسر فرعون) و مریم (دختر عمران) چه؟ پیامبر فرمود: مریم سرور زنان عصر خودش بود و آسیه نیز سرور زنان عصر خودش و تو سرور زنان عصر خودت هستی...» (دستجردی، ص ۷۶)

غزالی در پایان این روایت نوشته است: «حاصل و نتیجه بحث من این است که زهد یعنی انصراف و اعراض از همه بهره‌ها و لذات نفسانی». (دستجردی، ص ۳۰)

این روایت را نه تنها غزالی آورده، بلکه اکثر عرفای اهل تسنن از جمله ابونعیم اصفهانی، آن را در «حلیه الاولیا» نقل کرده است؛ با این تفاوت که گفته است: «پیامبر^(ص) به فاطمه^(س) فرمود: یا بنیه اما ترضین انک سید نساء العالمین». (اصفهانی، ص ۴۲) بعضی از عرفای بزرگ، از جمله: عطار در «الهی نامه»، سهروردی در «عوارف المعارف» (ص ۴۹۶)، سعدی در «رسائل» (ص ۹۰۹) خود روایت و روایت‌هایی را در مورد زهد و فقر حضرت فاطمه^(س) بیان کرده‌اند. عطار در سه حکایت، بزرگی و ویژگی‌های آن بانو را ستوده است و آن بزرگوار را با عناوینی چون «جگر گوشه پیامبر» و «خاتون جنت» یاد می‌کند. از دیدگاه عرفان، وجود مقدس حضرت فاطمه^(س) مظهر ذات و تمامی صفات خداوند است. به همین دلیل آن حضرت، از حد وجود و هستی محدود یک انسان فراتر رفته، به هستی نامحدود و مطلق حق پیوسته است. برخی از عرفا ضمن بحث درباره سیرالی‌الله و بیان رمز و رازهای آن، روایت‌هایی را درباره بعضی از مقامات عرفانی حضرت فاطمه بیان کرده‌اند. یکی از مقامات عرفانی آن حضرت مقام «فقر و زهد» است.

عطار چگونگی ازدواج حضرت فاطمه^(س) با حضرت علی^(ع) به علاوه سادگی جهاز حضرت فاطمه^(س) را بیان می‌کند. این مثنوی حدود شصت بیت است که ما به چند بیت آن اشاره می‌کنیم:

اُسامه گفت: سید داد فرمان
 که بوبکر و عمر را پیش من خوان
 چو پیش آمد ابوبکر و عمر نیز
 پیمبر خواند زهرا را به در نیز
 بدو گفتا «جهازت هر چه داری
 چنان خواهم که در پیش من آری
 اگر چه نور چشمی ای دل افروز
 به حیدر می کنم تسلیمت امروز
 شد و یک سنگ دست آس آن یگانه
 برون آورد در ساعت ز خانه
 یکی کهنه حصیر از برگ خرما
 یکی مسواک و نعلینی مطرا
 یکی کاسه ز چوب آورد در هم
 یکی بالش ز جلد میش محکم

(عطار، ص ۳۲۸)

۲. حکایت دیگری که غزالی در کتاب «نصیحه الملوک» از حضرت فاطمه (س) آورده است:
 «فاطمه -رضی الله عنها- به دست خویش دستاس بسیار کشیدی. روزی دستش آبله
 کرده بود علی را بنمود و از آن رنج بنالید. علی گفت پدرت را بگوی تا تو را خادمه ای خرد.
 فاطمه (س) رسول را گفت: یا رسول الله مرا خادمه ای می باید تا کار من کند و رنج از من
 بردارد. پیغامبر (ص) گفت: یا فاطمه من تو را چیزی آموزم که از همه خدمتکاران بهتر است
 و از هفت آسمان و زمین عزیزتر بود. گفت چون بخسبی: بگوی «سبحان الله و الحمد لله و
 لا اله الا الله و الله اکبر». (غزالی، ص ۲۸۰)
 عطار نیز با استفاده از همین نوشته غزالی حکایت منظوم را در «مصیبت نامه» سروده
 است:

فاطمه، خاتون جنت، ناگهی
 پیش سید رفت در خلوتگهی
 گفت: کرد از آس دستم آبله
 یک کنیزک از تو خواهم صله...

(عطار، ص ۱۴۸)

رضی الدین نیشابوری در «مکارم الاخلاق» (ص ۷۲) و طرسوسی در «سراج الملوک» (ص
 ۱۶۷) و ابونعیم اصفهانی در «حلیه الاولیا» (ج ۱، ص ۷۰) همین حکایت را آورده اند.



ب: امام حسن مجتبی و امام حسین (ع)

۱. در مبحث «آداب دعوت و اجابت» نوشته است «اما ادب اجابت آن است که فرق نکند میان درویش و توانگر و از دعوت درویش ترفع نکند که رسول (ص) مساکین را اجابت کردی؛ و برای تأکید مطلب خود حکایتی را از حضرت امام حسن مجتبی (ع) نقل می کند: «و حسن بن علی (رض) روزی به قومی از درویشان بگذشت تا نان پاره‌ای چند در پیش داشتند و می خوردند. گفتند: «یابن رسول الله، موافقت کن. فرود آمد از ستور و موافقت کرد و گفت: خدای تعالی متکبران را دوست ندارد؛ و چون نان بخورد، گفت: اکنون فردا شما نیز مرا اجابت کنید؛ و دیگر روز ایشان را طعام‌های نیکو ساخت و با ایشان به هم بنشست و بخوردند». (غزالی، ج ۱، ص ۲۹۶)

۲. در موضوع «حقوق فرزندان» سه حکایت کوتاه از پیامبر می آورد که به امام حسن و امام حسین (ع) محبت کرده است. وی نوشته: «و از حقوق فرزندان آن است که میان ایشان از عطا و نواخت برابر دارند و کودک خرد را نواختن و بوسه دادن سنت است. رسول (ص) حسن را بوسه می داد، اقرع بن حابس گفت: مراده فرزندان است، هیچ کس را از ایشان هرگز بوسه نداده‌ام. رسول گفت: هر که رحمت نکند بر وی رحمت نکنند». (غزالی، ج ۱، ص ۴۳۱)

و در ادامه حکایت دیگری را ذکر کرده و نوشته «و رسول بر منبر بود حسن به روی در افتاد در حال از منبر فرود دید وی را گرفت و این آیت بر خواند: **إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ**». (غزالی، ج ۱، ص ۴۳۲)

و نیز نقل می کند: «و یک بار رسول (ص) نماز می کرد چون به سجده شد حسین پای به گردن وی در آورد رسول (ص) چندان توقف کرد که صحابه پنداشتند که مگر وحی آمده است که سجود دراز می باید کرد. چون سلام باز داد پرسیدند که: وحی آمده است که سجود دراز می باید کرد؟ گفت: نه، نه که حسین مرا اشتر خویش ساخته بود نخواستم که بر وی بریده کنم». (غزالی، ج ۱، ص ۴۳۳)

۳. در بحث «احسان و نیکوکاری در معاملات» نوشته: «و درجه احسان به شش وجه حاصل آید: آن که سود بسیار روا ندارد و علی (رض) در بازار کوفه می گردیدی و می گفتی: ای مردمان سود اندک را رد مکنید که از بسیاری بیفتید». (غزالی، ج ۱، ص ۳۵۶) و وجه دوم را «گران خریدن کالای درویشان» می داند تا خوشحال شوند و برای تصریح و تأکید مطلب خود روش خرید و فروش امامان معصوم حضرت امام حسن (ع) و امام حسین (ع) را می آورد: «حسن و حسین جهد آن کردند که هرچه خریدندی، ارزان تر خریدندی و در آویختندی تا ایشان را گفتندی: در روز چندین هزار درهم می بدهید در این مقدار چرا مکاس همی کنید؟ گفتندی آن چه بدهیم از بهر خدای تعالی دهیم و بسیار در آن اندک بود؛ اما غبن فرایزفتن نقصان عقل و مال بود». (غزالی، ج ۱، ص ۳۵۷)

۴. در موضوع «پیدا کردن فضل و ثواب سخاوت» حکایاتی از امام حسن (ع) و امام حسین (ع) نقل کند: «یکی قصه نوشت به حسن بن علی (رض) فرا ستد و گفت: حاجت تو رواست. گفتند: چرا نبشته برخواندی؟ گفت: آن گاه خدای تعالی مرا از ذل ایستادن وی پیش من باز پرسیدی». (غزالی، ج ۱، ص ۱۶۷) و بوالحسن مدائنی (رض) گوید که: «حسن و حسین و عبدالله جعفر رضی الله عنهم اجمعین هر سه به حج می شدند و اشتر زاد ایشان از پیش رفته بود. جایی گرسنه و تشنه بماندند. پس به پیرزنی از عرب رسیدند گفتند: هیچ شراب داری؟ گفت: دارم. گوسفند که داشت بدوشید و شیر بدیشان داد. بخوردند. گفتند: هیچ طعام داری؟ گفت: ندارم مگر این گوسفند، بکشید و بخورید. بکشند و بخوردند و گفتند: ما از قریشیم چون از این سفر باز آییم نزدیک ما آی تا با تو نیکویی کنیم و برفتند. چون شوی آن پیرزن باز آمد خشمگین شد و گفت: گوسفند به قومی دادی که خود ندانی که ایشان کیستند. پس روزگاری برآمد. آن پیرزن و شوهر به سبب درویشی به مدینه افتادند و سرگین اشتر می چیدند و می فروختند. یک روز آن پیرزن به کویی فرو شد. حسن (رض) بر در سرای نشسته بود. وی را شناخت گفت: یا پیرزن مرا می دانی؟ گفت: نه. گفت: من آن مهمان توام که فلان روز به نزدیک تو آمدم. پیرزن گفت: تو آنی؟ گفت: آری. پس حسن (رض) بفرمود تا هزار گوسفند با هزار دینار به وی دادند و وی را با غلام خویش به نزدیک حسین (رض) فرستاد. حسین (رض) گفت: برادرم تو را چه داد؟ گفت: هزار دینار و هزار گوسفند. حسین هم چندان بداد و او را با غلام به نزدیک عبدالله بن جعفر (رض) فرستادند. گفت ایشان هر دو تو را چه دادند؟ گفت: دو هزار گوسفند و دو هزار دینار. وی نیز هم چندان که ایشان هر دو داده بودند، بداد». (غزالی، ج ۱، ص ۱۶۸)

ج. حضرت زین العابدین (ع) که غزالی حکایات آن بزرگوار را با نام علی بن حسین (رض) نقل کرده است.

۱. غزالی در بحث «در رعیت داشتن و ولایت راندن» تصریح کرده که عدل حاکم و والی زمانی میسر است که ده قاعده نگاه دارد؛ و قاعده‌ها را یکی یکی می‌شمارد تا به قاعده دهم می‌رسد: «قاعده دهم آن است که غالب بر والی تکبر است. از تکبر خشم غالب شود و وی را بر انتقام دعوت کند و خشم عدوی عقل است و آفت وی»؛ و در ادامه حکایاتی را متوالی از امام سجاد (ع) می‌آورد: «علی بن حسین (رض) روزی به مسجد می‌شد، یکی وی را دشنام داد. غلامان او قصد وی کردند، گفت: دست از وی بردارید. پس وی را گفت: «آنچه از ما بر تو پوشیده است بیشتر است. هیچ حاجتی هست تو را که به دست ما برآید؟ مرد خجل شد. پس علی بن الحسین جامه برداشت و به وی داد و هزار درم فرمود وی را، آن



مرد می‌شد و می‌گفت: گواهی دهم که این جز فرزند رسول نیست؛ و هم از وی روایت کرده‌اند که غلام را دو بار آواز داد جواب نداد، گفت: نشنیدی؟ گفت: شنیدم. گفت: چرا جواب ندادی؟ گفت: از خوی تو و از خلق نیکوی تو ایمن بودم که مرا نرنجانی. گفت: شکر خدای را که بنده من از من ایمن است؛ و غلامی بود وی را، روزی پای گوسفندی بشکست، گفت: چرا کردی؟ گفت: عمداً کردم تا تو را به خشم آورم. گفت: من اکنون آن را به خشم آورم که تو را این آموخت. - یعنی ابلیس را- و وی را آزاد کرد؛ و یکی وی را دشنام داد، گفت: ای جوانمرد میان من و دوزخ عقبه‌ای است اگر آن عقبه بگذارم بدین سخن تو باک ندارم و اگر نتوانم گذشت خود از آن بترم که تو گفتی». (غزالی، ج ۱، ص ۵۴۰)

۲. در بحث «خوف و رجا از خدا» به حکایتی از امام سجاد استناد کرده است: «علی بن حسین (رض) چون طهارت کردی روی وی زرد شدی. گفتندی این چیست؟ گفتی: نمی‌دانید که پیش که خواهم ایستاد؟» (غزالی، ج ۲، ص ۴۴۲)

۳. در «آفت زبان» نیز حکایتی را از آن حضرت بدین صورت نقل کرده است: «علی بن حسین (رض) یکی را دید که غیبت همی کرد. گفت: خاموش که این نان خورش سگان دوزخ است». (غزالی، ج ۱، ص ۸۸)

۴. در موضوع «حج» نوشته: «علی بن حسین (رض) در وقت احرام زرد روی شد و لرزه بر وی افتاد و لبیک نتوانست زد. گفتند: چرا لبیک نگویی؟ گفت: ترسم که اگر بگویم، گوید: لالبیک و لاسعدیک. چون این بگفت از اشتر بیفتاد و بیهوش شد». (غزالی، ج ۱، ص ۲۳۹)

◀ د. امام جعفر صادق (ع)

در «حقوق صحبت و شرایط آن» سخن گهرباری را از امام صادق (ع) نقل کرده است: «جعفر صادق (رض) گفته است: از صحبت پنج کس حذر باید کرد: یکی دروغ‌زن، که همیشه با وی در غرور باشی و دیگر احمق که آن وقت که سود تو خواهد، زیان کند و نداند و بخیل که بهترین وقت از تو ببرد و بددل که اندر وقت حاجت تو را ضایع بماند و فاسق که به یک لقمه تو را بفروشد و به کمتر از یک لقمه نیز بفروشد. گفتند: آن چیست؟ گفت: طمع در آن». (غزالی، ج ۱، ص ۴۰۰)

◀ ه. حضرت علی بن موسی الرضا (ع)

غزالی علامت خوی نیکو را، تحمل و بردباری می‌داند و به همین مناسبت داستانی را از امام رضا (ع) نقل کرده: «و علی بن موسی الرضا (ع) را رنگ سیاه بود و بر در سرای وی اندر نیشابور گرمابه‌ای بود که چون اندر گرمابه شدی، خالی بکردندی. یک روز گرمابه خالی بکردند و وی اندر گرمابه شد و آن گرمابه‌بان غافل ماند. روستایی فرو گرمابه شد وی را دید پنداشت از خادمان

گرمابه است. گفت: خیز آب بیاور. بیاورد. دیگر گفت: خیز گل بیاور. بیاورد. همچنین وی را کار همی فرمود و وی همی کرد. چون گرمابه بان باز آمد و آواز روستایی شنید که با وی حدیث می کرد، ترسید و بگریخت. چون به درآمد [امام رضا^(ع)] گفتند: گرمابه بان بگریخت از بیم این واقعه. گفت: بگو مگریز». (غزالی، ج ۲، ص ۲۵)

مورخان در منابع مهم، این داستان را با کمی تفاوت نقل کرده اند از جمله: ابن شهر آشوب در «مناقب آل ابی طالب» داستان را این گونه نقل می کند:

«روزی داخل حمام مردی غریب و ناشناس که می خواست کسی بدنش را کیسه بکشد، نگاهی به اطراف انداخت و چشمش به رخسار پر مهر امام هشتم^(ع) افتاد، آنگاه از امام خواهش کرد که: آقا اگر ممکن است پشتم را کیسه بکشید؟ امام رضا^(ع) هم بدون هیچ گونه تکبری، خواسته آن مرد ناشناس را برآورده کردند و کیسه را به دست گرفته و او را شست و شو دادند. در این بین افرادی وارد حمام شدند و بر آن حضرت با خطاب یابن رسول الله سلام کردند. آن مرد غریب که متوجه اشتباه خود شده بود، با دستپاچگی از جای برخاست و از حضرت معذرت خواهی کرد. ولی حضرت به او امر کردند که بنشین تا کارم تمام شود و همینطور هم شد». (ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۶۲)

غزالی پس از این که در سال ۴۹۷ ق به مکه سفر می کند دگرگون می شود و دچار انقلاب روحی می شود، این ادعا را می توان با نامه ای که به سلطان سنجر سلجوقی نوشته و در ادامه این مطلب می آید، به اثبات رساند. در نامه نوشته که در کنار خانه کعبه و در کنار مرقد حضرت ابراهیم^(ع) عهد می کند پیش هیچ سلطانی نرود و مال سلطان نگیرد و مناظره و تعصب نکند. از آن مهم تر در ادامه نامه می نویسد: «در کنار مشهدالرضا^(ع) هستم و بار دیگر تجدید بیعت می کنم»؛ و امام رضا^(ع) را مخاطب قرار می دهد و از آن امام عزیز طلب شفاعت می کند و این نشانه ارادت او به امام رضا^(ع) است. می دانیم غزالی ظاهربین نیست و تحت تأثیر احساسات قرار نمی گیرد، این جملات از عمق وجود او برآمده است. زیرا غزالی در مورد علاقه شدید خود به کشف حقیقت می نویسد: «عشق تحقیق و کنجکاوی در نهاد من سرشته بود. تشنگی با ادراک حقایق از جوانی با من همراه بود از دیرباز به دریافت حقیقت هر چیزی تشنه بودم این تشنگی اختیاری من نبود؛ بلکه فطری و جبلی من بود. من ذاتاً غریزه تقلید و تعبد نداشتم، روحم به تقلید آرام نمی گرفت و به پیروی این و آن بدون دلیل بسنده نمی توانستم کرد از این رو پیوسته در پی اجتهاد و حقیقت جویی بودم. همواره فکر می کردم و می خواستم هر چیزی را چنان که هست دریابم».

غزالی نه تنها در سخن گفتن، چنین نبود بلکه زندگی علمی او چنین نشان می دهد و چنین شخصی با بینش علمی سه مکان را مقدس می دانست: کعبه، مشهد ابراهیم و مشهد امام رضا^(ع) و حضور در مشهدالرضا و نوشتن جواب نامه پادشاه سلجوقی در این مکان به جای حضور در بارگاه سلطان، حکایت از ارادت او به امام رضا^(ع) است.



«بسم الله الرحمن الرحيم»

ایزدتعالی، ملک اسلام را از مملکت دنیا برخوردار کند و در آخرت پادشاهی دهد که پادشاهی روی زمین در وی حقیر و ناچیز گردد که کار پادشاهی آخرت دارد که مملکت روی زمین از مشرق تا به مغرب بیش نیست و عمر آدمی در دنیا صد سال بیش نبود در اغلب احوال و جمله روی زمین نسبت به پادشاهی که ایزدتعالی در آخرت بدهد کلوخی است و همه ولایت‌های روی زمین و نعمت‌های آن گرد و غبار بر آن کلوخ است. پس کلوخی و گرد و غبار کلوخی را چه قیمت باشد و صد سال را از میان ازل و ابد و پادشاهی جاوید چه قدر که بدان شاد باید بود. همت بلند دار چنان که اقبال و دولت و نسبت بلند است و از خدای تعالی جز به پادشاهی جاویدان قناعت مکن و این بر همه جهانیان دشوار است و بر ملک مشرق آسان که پیغمبر^(ص) می فرماید که یک روز عدل از سلطان عادل فاضل تر از عبادت شصت سال است... بدان که این داعی پنجاه و سه سال عمر گذاشته، چهل سال در دریای علوم غواصی کرد تا به جایی رسید که سخن از اندازه فهم بیشتر اهل روزگار در گذشت... و در علوم دین نزدیک به هفتاد کتاب تصنیف کرد پس دنیا را چنان که بود بدید، جملگی بینداخت و مدتی در بیت المقدس و مکه مقام کرد و بر سر مشهد ابراهیم خلیل صلوات الله علیه عهد کرد که پیش هیچ سلطانی نرود و مال سلطان نگیرد و مناظره و تعصب نکند و اکنون دوازده سال است تا بدین عهد وفا کرد و امیر المؤمنین و دیگر سلاطین او را معذور داشتند. اکنون شنیدم که از مجلس عالی اشارتی رفته است به حاضر آمدن. فرمان را به مشهد رضا^(ع) آدم و نگاه داشت عهد خلیل را به لشکرگاه نیامدم و بر سر این مشهد می گویم که ای فرزند رسول شفیع باش تا ایزدتعالی ملک اسلام را در مملکت دنیا از درجه پدران خویش بگذارند و در مملکت آخرت به مرتبه سلیمان^(ع) را نگاه دارد و دل کسی را که روی از خلق بگردانید و به خدا عز شأنه روی آورد بشولیده نکند و چنین دانستم که این نزدیک مجلس عالی پسندیده تر و مقبول تر خواهد بود از آمدن به شخص و کالبد که آن کاری رسمی و بی فایده است و این کاری است که روی در حق تعالی دارد». (راستی دوست، ص ۲۳۲)

✦ تأثیرات غزالی از امام رضا^(ع)

- با توجه به فحوای نامه‌ای که غزالی به سلطان سلجوقی نوشته است و اینکه نامه را از کنار مرقد مطهر امام رضا^(ع) نوشته و آن مکان را «مجلس عالی» نامیده است می توان تأثیرات زیر را برداشت کرد:
۱. از ویژگی‌های برجسته امام رضا^(ع) «قیام به عدل» است که در متن زیارت‌نامه‌ها به دفعات متعدد مشاهده می شود مثلاً «القائم بعدلک» و غزالی نیز در متن نامه‌اش به پادشاه سلجوقی آورده است «یک روز عدل از سلطان عادل فاضل تر از عبادت شصت سال است».
 ۲. از صفات دیگر امام رضا^(ع) مخالفت با جنگ و درگیری و اسارت است که تبلور این صفت

برجسته در ماجرای صیاد و آهو است. در اینجا جنگ بین صیاد و آهو است و ابزار جنگ تیر و کمان صیاد در پی صید و صید گریزان از صیاد و عاقبت صید گرفتار می‌گردد و امام رضا^(ع) خود را به عنوان گروگان به صیاد می‌سپارد و «ضامن آهو» می‌گردد تا آهو برای شیردادن به بچه آهوها موقتاً آزاد گردد. (میرآقایی، ص ۱۳)

۳. وساطت و پادرمیانی امام رضا^(ع) حکایت از روحیه صلح‌طلبی و بهره‌گیری از تدبیر و عقل برای حل مسائل و مشکلات پیرامونی است. عهد غزالی مقارن با جنگ‌های صلیبی و زد و خورد های داخلی بود و دوران ریاضت غزالی در دمشق گذرانیده شد که به مرکز جنگ‌های صلیبی نزدیک بود. غزالی هیچ‌گاه در عمل و گفتار در قلمرو این فتنه‌ها وارد نشد و برای آرامش و بر ضد جنگ حرکت می‌کرد.

۴. از اقدامات امام رضا^(ع) بر ملا کردن حيله‌ها و نیرنگ‌های مأمون است که منجر به گوشه‌نشین کردن حضرت و نهایت شهادت ایشان شد. مضمون نامه غزالی به پادشاه، نوعی پشت‌پا زدن به امکانات دنیوی و انتقاد از سیاست‌های حکومت وقت است. (راستی دوست، ص ۲۳۵)

منابع

الف: کتاب‌ها

۱. اصفهانی، ابو نعیم احمد بن عبدالله، (۱۴۰۰ ق) حلیه الاولیا و طبقات الاصفیا، دارالکتاب العربی، بیروت، (الطبعه الثالثه)
۲. زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۷) فرار از مدرسه، انتشارات امیرکبیر، چاپ نهم،
۳. شهیدی، سید جعفر، (۱۳۷۳) شرح مثنوی، انتشارات علمی و فرهنگی، جلد چهارم،
۴. صدوق، ابی جعفر محمد بن علی، (۱۳۸۷) عیون الاخبار الرضا^(ع)، ترجمه حمیدرضا مستفید و علی‌اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۷
۵. صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۷۱) تاریخ ادبیات در ایران، جلد دوم، انتشارات فردوس، چاپ یازدهم،
۶. صنعتی‌نیا، فاطمه (۱۳۶۸) ماخذ قصص و تمثیلات مثنوی‌های عطار نیشابوری، انتشارات زوار
۷. عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۸۶) مصیبت نامه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، سخن
۸. -----، الهی نامه (۱۳۸۷) تصحیح و تعلیقات دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، سخن
۹. غزالی، ابو حامد (۱۳۶۱) کیمیای سعادت، به اهتمام حسین خدیو جم، انتشارات علمی و فرهنگی
۱۰. -----، نصیحه الملوک، تصحیح جلال‌الدین همایی، انتشارات بابک
۱۱. ----- (۱۳۳۳) مکاتیب فارسی غزالی، تصحیح عباس اقبال، کتابفروشی ابن سینا،
۱۲. مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۵)، مثنوی معنوی، به کوشش دکتر پرویز عباسی داکانی، انتشارات الهام
۱۳. همایی، جلال‌الدین (۱۳۴۲)، غزالی نامه، تهران، انتشارات فروغی

ب: مقالات

۱۴. اقبال، عباس (۱۳۳۲)، «مجموعه مکاتیب فارسی غزالی بنام فضائل الانام من مکاتب حجه الاسلام»، مجله دانشکده ادبیات تهران، سال اول، شماره ۲
۱۵. بابایی محسن، (۱۳۸۷) «امام محمد غزالی»، فصلنامه یاز، ویژه‌نامه غزالی، مدیر مسئول محمد جعفر یاحقی، سال اول، شماره سوم
۱۶. خوشحال دستجردی طاهره (۱۳۸۶)، «مقام عرفانی حضرت فاطمه^(س) از دیدگاه امام محمد غزالی و برخی عرفای دیگر» دو فصلنامه بانوان شیعه، سال چهارم، شماره ۱۲،
۱۷. راستی دوست، مصطفی (۱۳۸۸)، «تأثیر هجرت امام رضا^(ع) در انقلاب روحی محمد غزالی»، فصلنامه تاریخ پژوهی، سال یازدهم، شماره ۴۱ - ۴۰،
۱۸. عطارزاده مجتبی (۱۳۸۸)، «دین سیاسی یا سیاست دینی از نگاه امام محمد غزالی»، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهررضا، شماره ۲

